

## «بنارس» در آینه ی ادب فارسی

دکتر احمد ذاکری<sup>۱</sup>

محمد صادقی<sup>۲</sup>

### چکیده

تعالی الله «بنارس چشم بدور بهشت خرم و فردوس معمور»  
 «کاشی» به معنی درخشان نام باستانی بنارس است که به گمان نگارنده ی این مقاله برگرفته از  
 واژه «کاشیپاه» نوه ی «برهما» و نیای انسان ها به باور هندوان است.  
 بنای شهر رابه یکی از فرمانروایان سلسله «کاسی» به نام «دیوداسا» نسبت داده اند. کاشی با اهمیّت  
 ترین سرزمین هند بوده و با نام «واراناسی» که برگرفته از «وارون» نام یکی از خدایان آریایی های هندی  
 است نیز شناخته شده که در روزگار دیگر به بنارس تغییر نام یافت. گفته می شود جناب «بودا» پس از چله  
 نشینی پنجاه ونه روزه سخنرانی خود را در پارک آهوان در «سرنات» بنارس ایراد کرد.  
 بنارس از دیرباز سرزمین خدایان هندو و مقدس است. به گونه ای که هر هندو و برهمنی مؤمن آرزو  
 دارد در بنارس بمیرد زیرا گمان می شود که با مردن در بنارس، دیگر روان او به جاودانگی می رسد و از

۱ - دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

۲ - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

قید تن و تناسخ رهایی می یابد.

در این شهر دانشمندان و شعرای زیادی پرورش یافته اند. اما اوج و رونق زبان پارسی در بنارس به هنگام حکومت دارای شکوه بوده است.

### کلید واژگان

کاشی، ورونا، برهماپوترا، بودا، چراغ دیر، کعبه‌ی هندوستان، زندگانی جاوید، گنگ.

Archive of SID

## «بهشت خرم و فردوس معمور»

### بنارس در آیینی ادب فارسی

#### مقدمه

در نگاه اساطیر و تاریخ «کاشی» به معنای تابان (۱) (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ص ۵۱۶/۱۲) یا «کاسی» که نام شاخه ای از تبار آریایی نژاد هندو ایرانی (۲) (دانشنامه درشبهه قاره ۹۱۶/۲) است، که نام آغازین شهر بنارس امروزی بوده است. واژه ی «کاشی، کاسی» از سویی یادآور تیره ای از آریایی هاست که در بابل ماندگار شدند و حکومت ۶۰۰ ساله ای برپا ساختند. (۳) (ایران باستان، ۱۰۸/۱) واز سویی دیگر «کاشیپه» نوه ی «برهما» و نیای انسان ها را به یاد می آورد (۴) (اساطیر هند، ص ۱۴۱). به باور این نگارنده دیدگاه دوم درست تر می نماید. بنای شهر را به یکی از فرمانروایان سلسله کاسی ها به نام «دیوداسا» نسبت داده اند (۵) (دانشنامه درشبهه قاره، ص ۹۱۶/۲) که در ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح (ع) پی ریزی شد (۶) (دایره المعارف بزرگ اسلامی ص ۵۱۶/۱۲) در مهابهات» از یادگارهای فرهنگ باستانی هند نام بنارس به چشم می خورد (۷) (مهابهات)، درسالهای ۶۰۰-۳۲۱ ق.م «کاشی» با اهمیت ترین سرزمین هند بوده، نظام پادشاهی داشته که از جمله سلسله های پادشاهی درآن، «سلطان نشین کاشی» بوده است (۸) (تاریخ هند ص ۶۷/۱)

غالب دهلوی (۱۲۱۲-۱۲۸۵ه.ق) یکی از پارسی سرایان هند نیز درستایش شهر بنارس چندبار از این شهر با نام «کاشی» یاد می کند (۹) (دیوان غالب ص ۲۵۹/۱) سپس این شهر به نام «وارانسی» که برگرفته از «وارون» نام یکی از خدایان آریایی های هندی است (۱۰) (ایران باستان ۳۹/۱) و پاسدار قانون و به جنبش آورنده ی آغازین جهان و نخستین آفریننده که درفضا ایستاده است (۱۱) (اساطیر هند، ص ۱۶) نامیده شد. نامی که بر یکی از شاخه های رودخانه گنگ یعنی «ورونه، برنه» نهاده اند که به همراه شاخه ی «آسی»

از درون «وارانسی» می‌گذرد (۱۲) (آئین اکبری، ص ۷۱/۲) «وارانسی» در روزگاری دیگر به «بنارس» تغییر نام یافت. این شهر در شمال هند بر کرانه چپ رود گنگ در استان اوتارپرداش امروزی قرار دارد.

در نگاه فرهنگ، در میان هفت شهر مقدس هند، بنارس مقدس ترین و پایگاه مرکزی برهمنان به شمار می‌رود (۱۳) (هند در یک نگاه، ص ۱۰۶) بیهوده نیست که گفته اند «بودا» پس از چله نشینی پنجاه ونه روزه و مظهر الهام قرار گرفتن نخستین سخنرانی خود را در پارک آهوان در «سرنات» بنارس ایراد کرد (۱۴) (تاریخ هند، ص ۸۶/۱) گفته اند: آرزوی هربودایی و برهمایی دیندار آن است که در شهر بنارس بمیرد. در آیین هند و بنارس شهر فنا و نماد مرگ است (۱۵) (سرزمین هند، ص ؟) بنارس از دیرگاه مقدس و سرزمین خدایان هند و فرهنگ بودایی و برهمایی می‌باشد و در گسترش فرهنگ و ادب هندی و همچنین فارسی جایگاه ویژه ای دارد.

در دامن آن بزرگان دین و دانش پرورش یافته اند. برای نمونه «تولسی دابس» بنارسی (۱۶۲۳-۱۵۳۴م) آسمانی حماسه ی راماین یعنی داستان سانسکریت راما و سیتا را که در حکم کتاب آسمانی مردم شمال هند می‌باشد به زبان هندی درآورد و زبان امروزه ی هند را بنیاد نهاد (۱۶) (تاریخ هند، ص ۷۱/۲)

### در نگاه ادبیات فارسی

بنارس یکی از جایگاه های گسترش فرهنگ و ادب فارسی در شمال هند به شمار می‌آید. زبان فارسی بیشترین پیشرفت را در بنارس به هنگام حکومت دارا شکوه داشته است. برای نخستین بار پس از اسلام در سال ۴۲۴ قمری به دستور سلطان مسعود غزنوی و به فرماندهی احمد ینا لپکن سپاه مسعود به بنارس رسید. ابوالفضل بیهقی ادیب و تاریخ نگار فرزانه ی سده ی پنجم ادبیات فارسی در نگارش این رخداد به ستایش و توصیف بنارس می



دانشوران ۷-۶۴۶) مظفرحسن بنارسی درگذشته به سال ۱۳۶۹ هـ ق (۲۴) (احوال دانشوران، ص ۶۶۰) چندریهان برهمن نویسنده و شاعر دربار دارا شکوه (۲۵) (دانشنامه ی زبان جلد دوم، ص ۹۱۶) بندرین داس خوشگو نویسنده «تذکره خوشگو (۲۶) دانشنامه زبان، جلد دوم، ص ۹۱۶) - مهجور بنارسی نویسنده «بدایع الشعرا» ۲۷ (دانشنامه زبان، جلد دوم، ص ۹۱۶)

- محمد حسن رازی شاعر سده ی ده هجری، سراینده ی «خسرو شیرین» ۲۸ (دانشنامه زبان، ۲ / ۹۱۶) - امیر بنارسی نگارنده ی تذکره ی «حدائق الشعرا» (۲۹) «دانشنامه ی زبان، ۲ / ۹۱۷) - خلیل بنارسی نگارنده ی «صحف ابراهیم و «خلاصه الکلام» ۳۰ (دانشنامه ی زبان ۲ / ۹۱۷) - امان الله بنارسی حکیم برجسته ی اسلامی (۳۱) (دانشنامه ی زبان ۲ / ۹۱۷) سیدجعفر بنارسی ۳۲ (دانشنامه ی زبان ۲ / ۹۱۷) - باقیان نائینی روزگاری دربنارس به سربرد (۳۳) (ریاض الشعرا ۱۱ / ۴۰۴۹ - مولانا ناطقی استرآبادی که دربنارس درگذشت (۳۴) (ریاض الشعرا، ۴ / ۲۲۶۴) - شاه قاسم ناجی که مدتی دربنارس زیست (۳۵) (ریاض الشعرا ۴ / ۲۳۶۳) - ابومعشر بلخی که دربنارس مدفون گردید. ۳۶ (دایره المعارف بزرگ اسلامی ۱۲ / ۵۶۶) و سرانجام محمد علی حزین لاهیجی، شاعرونویسنده ی نامدار ایرانی که آخر عمر دربنارس می زیست و درهمان جا درگذشت ومدفون شد ۳۷ (دانشنامه ی زبان، ۲ / ۹۱۷). در کنار مقبره حزین لاهیجی مسجدی وجود دارد که تاریخ بنای آن را حزین سروده و بر سردر آن نقش بسته با این مضمون:

جبهه برخاک نه در این مسجد      کز برای عبادت است اینجا

بهر تاریخ این بنا هاتف      گفت «درگاه حاجت است اینجا» (۳۸)

دیوان حزین، ص ۱۱۲۷

### بنارس در «چراغ دیر»

غالب دهلوی (۱۳۱۲ - ۱۲۸۵ هـ ق) یکی از پرآوازه ترین سراینندگان پارسی زبان در سبک «هندی اصفهانی» است او مثنوی کوتاهی در صد و هشت بیت دارد که در بحر هزج مسدس



بنارس دور سازد.

بنارس را کسی گفتا که چین است      هنوز از گنگ، چینش برجین است  
 به خوش پرگاری طرز وجودش      زده‌لی می رسد هر دم درودش (۴۳)  
 (همان)

در این جا غالب به سنجش بنارس و چین که سرزمین نگارخانه های زیباست می پردازد و بایک تشبیه تفضیل و کنایه ی چین بر جین داشتن و آزرده شدن بنارس از این سنجش، برتری بنارس برچین را می نگارد و از سویی هم رودخانه ی گنگ را که درجنب و پیشان بنارس قرارداد به چین و شکن پیشانی تشبیه می کند. همچنین دهلی درمقایسه با بنارس به مهندسی زیبای آن درود می فرستد و برتری بنارس را می ستاید.

بنارس را مگر دیدست درخواب      که می گردد زنه‌رش دردهن آب  
 حسودش گفتن آیین ادب نیست      ولیکن غبطه گرباشد عجب نیست (۴۴)  
 (همان)

مگر دهلی بنارس و نهر گنگ را در خواب دیده است که خواستار آن شده و بر آن رشک می ورزد. البته آب در دهان افتادن کنایه از تحریک بزاق دهان نسبت به شوق پذیرش و خواستن چیزی است نه رشک ورزیدن.

تناسخ مشربان چون لب گشایند      به کیش خویش «کاشی» را ستایند  
 که هرکس کاندران گلشن بمیرد      دگر پیوند جسمانی نگیر (۴۵)  
 (همان)

به باور اهل تناسخ «حلولیه» هرکس در بنارس بمیرد دیگر روحش از بازگشت به اجسام و حلول در جانوران آزاد می شود. بنابراین روحش فانی و جاوید خواهد شد لذا حلولیه دوست دارند دربنارس بمیرند تا از رنج زیستن درتن آزاد شوند.

چمن سرمایه ی امید گردد      به مردن زنده جاوید گردد





بهاران درشتا و صیف، زآفاق به «کاشی» می کند قشلاق و بیلاق  
 هوای بنارس در همه ماه های سال معتدل و بهشتی است. انگار که فصل بهار، زمستان و  
 تابستان یا همیشه دربنارس اقامت دارد مقصود آنکه همیشه دربنارس بهار است.

بود درعرض بال افشانی ناز خزانش صندل پیشانی ناز  
 به تسلیم هوای آن چمن زار ز موج گل، بهاران بسته ز نار  
 در نشان دادن ناز بنارس و هوای آن باید گفت که خزان زعفرانی، رنگ قشقه و خال سرخ  
 نهاده شده برپیشانی بنارس است. بهار کمر بند و زناری از گل سرخ برای عرض تسلیم در برابر  
 هوای آن، بسته است (هوای چمن زار بنارس معتدل بهاری است).

فلک را قشقه ش گر بر جبین نیست پس این رنگینی موج شفق چیست  
 کف هر خاکش از مستی کنشتی سر هر خارش از سبزی بهشتی  
 اگر آسمان هندون نیست و قشقه ی سرخ هندوان را برپیشانی ندارد پس شفق سرخ در آسمان  
 برای چیست ؟ هرمستی از خاک بنارس از مستی همچون کنشت با طراوات است اشاره ای  
 هم به میخوارگی هندوان دارد. و هرنوک خار آن درخومی مانند بهشت سبز و روح بخش است

سوادش پای تخت بت پرستان سراپایش زیارت گاه مستان  
 عبادت خانه ی ناقوسیان است همانا کعبه ی هندوستان است  
 شهر آن پایتخت برهمایان و بوداییان بت پرست است و زیارتگاه عاشقان می باشد.  
 جای پرستش و عبادت بت پرستان و کعبه ی هندوستان است.

بتانش را هیولی شعله ی طور سراپا نور ایزدچشم بد دور  
 میان ها نازک و دل ها توانا ز نادانی به کار خویش دانا  
 ماده ی زیبا رویان و بتان آن انگار که شعله ی مقدس طور سینا و آتش خدایی است که  
 غرق نور و روشنی می باشد. ان شاءالله که چشم بد از وجود آنان دور باشد.

زیبا رویانش کمر باریک و دلهاشان آگاه و توانمند است و درکار دلبری دانا و آگاه هستند.



به تن سرمایه‌ی افزایش دل      سراپا مژده‌ی آسایش دل  
 قامت آنان درخوش اندامی چنان است که مردگان را زنده می‌کنند. مژگانی دراز دارند و  
 برسپاه دلها نیزه می‌زنند و آنها را گرفتار خود می‌کنند. چنان زیبا هستند که مایه‌ی افزایش  
 شادی و آرامش دل هستند.

به مستی موج را فرمود آرام      ز نغزی آب را جوشیده اندام  
 فتاده شورشی در قالب آب      ز ماهی صد دلش در سینه بی تاب  
 چنان شور و حالی دارند که امواج گنگ از برخورد با آنان آرامش می‌یابد و سرکشی و موج  
 زدن را رها می‌کند و از نغزی و خوبی اندام آنان، اندام آب به وجد و شور و حال آمده است -  
 آب از تماس با تن این پری پیکران به جنبش و شورش درآمده و از این ماهیان ماه پیکر  
 دل آب بی قرار و بی تاب شده است.

ز بس عرض تمنا می‌کند گنگ      ز موج آغوش‌ها وامی‌کند گنگ  
 ز تاب جلوه‌ها بی تاب گشته      گهرها در صدف‌ها آب گشته  
 رود گنگ آرزو و تمنای در آغوش کشیدن این زیبا رویان را دارد به گونه‌ای که به وسیله‌ی  
 امواج برای اینان آغوش می‌گشاید تا درون آب درآیند.

رود گنگ از پرتو جلوه‌های پری پیکران بی تاب شده و جوش و خروش دارد و مرواریدها  
 از بی تابی برای دیدار و در آغوش کشیدن پریزادان در درون صدف‌های خود آب گشته‌اند.

مگر گویی بنارس شاهده‌ی هست      ز گنگش صبح و شب آینه در دست  
 نیاز عکس روی آن پری چهره      فلک در زر گرفت آینه از مهر  
 گویی بنارس دختر زیبارویی است و گنگ آینه‌ی آن زیبا روی است که صبح و شام  
 در دست بنارس است) و جلوه‌ی آن را نشان می‌دهد.

(دو تشبیه بنارس به زیبا رو و رود گنگ به آینه و یک استعاره آینه در دست گرفتن بنارس  
 در این بیت خوش می‌درخشد).



که حقانیست صانع را گوارا  
 که از هم ریزد این رنگین بنا را  
 بلند افتاده تمکین بنارس  
 بود بر اوج او اندیشه نارس

روشن بین دل آگاه که مورد خطاب غالب در چند بیت بالاتر بوده است رو به بنارس (کاشی) می کند و خنده کنان می گوید: حیف است که قیامت بشود و بنارس آبادان ویران بشود. برای خداوند ویران شدن این آبادانی و شهر اباد گوارا نخواهد بود. جایگاه و مقام بنارس آن چنان بلند است که اندیشه بلندی و عظمت آن را در نمی یابد.

همانگونه که پیشتر اشاره شد در توجه به مثنوی «چراغ دیر» به ابیاتی پرداخته شد که در وصف و ستایش بنارس آمده بود.

در پایان این مقاله به پیوست قصیده ای را که با عنوان «بنارسیه» سروده و به طوطی هندوستان، امیر خسرو دهلوی و همچنین مردم شریف هندوستان تقدیم گردیده، برای جلوگیری از به درازا کشیدن، بدون شرح می آوریم.

### «بنارسیه»

در بنارس تا ز تهران آشیان آورده ام  
 آشیان در شهر جان جاودان آورده ام  
 حبّذا باغ و نگاران بنارس حبّذا  
 حبّذا شهری که در آن آشیان آورده ام  
 زندگانش جمله جان و مردگانش جانِ جان  
 من بنارس را زایران تحفه جان آورده ام  
 هر که میرد در بنارس جان جان خواهد شدن  
 الله الله جا به فردوس جنان آورده ام  
 از بهشت عدن می آیم برای دوستان  
 مائده یک باغ، گل زان بوستان آورده ام  
 تا بیفروزم «چراغ دیر» هندو آتشی  
 دیرپا دیرنده از دیر مغان آورده ام  
 بسته ام احرام طوف کعبه ی هندوستان  
 تا بنارس تلبیه ذکر زبان آورده ام  
 معبد زرین تان را تا که عطر آگین کنم  
 از خراسان خورافشان زعفران آورده ام  
 تن به آب گنگ خواهم شست در طوف بتان  
 زان خدایان من «احد» را در گمان آورده ام

جان فدای دلنوازان بنارس می کنم  
 چشم بد دور از بتان و دلبران این دیار  
 شادی بزم حریفان از خم روحانیان  
 ای بنارس تا ابد آباد باش و شادزی  
 طوطیان هند را تا شکر افشانی کنند  
 ای برهمن شادی بتهایتان از آسمان  
 خرما شهر خدایان خرما «سیتا» و «رام»  
 ای بنا میزد بهارش ای بنا میزد هواش  
 جوی «آسی» پای کوبان و غزلخوان می رود  
 هم نژادان من ای آزادگان آریان  
 هندو ایران هردو از یک گوهر و یک پیکرند  
 جان من جان شما و خون من خون شماست  
 عاشق نهرو و گاندی، هند را دل بسته ام  
 اوستاد پارسی هند «امیر خسروان»  
 زنده و جاوید بادا مردم هندوستان  
 اقتفای شعر خاقان سخن بنموده ام  
 دل برای دلبرانش ارمغان آورده ام  
 حرز جانش از برای دلبران آورده ام  
 ای برهمن جرعه ای آتش فشان آورده ام  
 از برایت این دعا خط امان آورده ام  
 قند شعر پارسی یک کاروان آورده ام  
 این ترانه ی چون پرند و پرنیان آورده ام  
 رخت خود را در سرای باستان آورده ام  
 از برای آن بهاری بی خزان آورده ام  
 وز «ورونا» یادجوی مولیان آورده ام  
 مهربانان یادیار مهربان آورده ام  
 راستان را باستانی داستان آورده ام  
 برخی روی شما جان و روان آورده ام  
 از برای خدمتش بسته میان آورده ام  
 بلبل باغ ادب را ضیمران آورده ام  
 بهرشان تیر دعا را درکمان آورده ام  
 «نیستم ساحر ولی سحر بیان آورده ام»

سراینده: عاکف قزوینی

## منابع و مأخذ

### ۱- قرآن کریم

۲- بیهقی ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**، به تصحیح دکتر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ اول

مشهد، سال

۳- پرسپوال اسپیر، **تاریخ هند**، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی زاده، نشر ادیان، چاپ اول، قم

سال ۱۳۸۷ شمسی

۴- پیرنیاحسن، **ایران باستان**، ج اول، ناشر: دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲ شمسی

۵- جلالی نایینی محمد رضا، **هند در یک نگاه**، ناشر: تهران، ۱۳۷۵ شمسی

۶- حکمت علی اصغر، **سرزمین هند**، انتشارات ابن سینا، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷ شمسی

۷- **دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی در شبه قاره**، ج ۲، ناشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی،

چاپ اول، تهران ۱۳۸۷ شمسی

۸- **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۱۲، ناشر مرکز بزرگ دایره‌المعارف اسلامی، چاپ اول،

تهران، ۱۳۸۳ شمسی

۹- **دیوان حزینی لاهیجی**، تصحیح صاحبکار

۱۰- **دیوان حکیم فرخی سیستانی**، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران،

چاپ دوم، سال ۱۳۴۹

۱۱- **رومیلا تاپار تاریخ هند**، جلد اول، ترجمه همایون صنعتی زاده، نشر ادیان، چاپ اول، قم،

سال ۱۳۸۷ شمسی

۱۲- صدرالافاضل، **مطلع الانوار** (احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند، ترجمه دکتر محمد

هاشم، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، سال ۱۳۷۴

۱۳- **عاکف قزوینی** (احمد ذاکری)، سراینده چکامه بنارسیه

۱۴- علامی ابوالفضل، **آیین اکبری**، جلد دوم، لکنه، ۱۹۸۳ میلادی



